



# زنان فنیقی

| اوریپید | غلامرضا شهبازی | کلاسیک یونانی (۴) |  
| THE PHOENICIAN WOMEN | Euripides | G.R.Shahbazi |

زبان فنیقی |

اورپید |

برگردان : غلامرضا شهپازی |

ویراستار : شیدا پیگدلی |

نمونه خوان : مانا عسگری |

مدیر هنری و طراح گرافیک : سیاوش تصاعدیان |

مدیر تولید : مصطفی شریفی |

چاپ اول | ۱۳۹۸ تهران | ۱۰۰۰ نسخه |

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۶۳-۱۰۰۰ |

Bidgol Publishing co. |  | **انتزبیدگل** |

تلفن انتشارات : ۲۸۴۲۱۷۱۷ |

فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخرآزی | پلاک ۱۳۷۴ |

تلفن فروشگاه : ۶۶۴۶۳۵۴۵ ، ۶۶۹۶۳۶۱۷ |

**bidgolpublishing.com** |

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |

هرگونه اجرایی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است. | \*

\* یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرای نمایشنامه‌های چاپ شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست بردن در آن صورت می‌گیرد و هدف و نتیجه آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نیز یزفتن هیچ‌گونه مسئولیت حرفه‌ای است.

برای مترجمان بسیار پیش می‌آید که بدون چشم‌داشت مادی اجازه اجرای اثر را بدهند، به‌خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان‌ها و دانشجویان، اما بی‌شک همه آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هر اجرایی هستند.

بنابراین، نشر بیدگل استفاده بدون اجازه از ترجمه‌های نمایشی‌اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به‌ویژه در تئاتر تهران و جشنواره‌ها، اقدامی غیرقانونی قلمداد می‌کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به‌جد پیگیری خواهد کرد.

## شخصیت‌ها

Jocasta	یوکاسته (مادر و همسر سال خورده ادیپوس) استاد (استاد و خدمتگزار پیر آنتیگنه)
Antigone	آنتیگنه (دختر ادیپوس)
Polynices	پولونیکس (پسرانده شده ادیپوس)
Eteocles	اتئوکلس (پسر دیگر ادیپوس، پادشاه تبای)
Creon	کرن (برادر یوکاسته)
Menoceus	منوسئوس (پسر کرن)
Teiresias	همسرایان (زنان جوان اهل فنیقیه که خدمتگران معبدند) تیرزیاس (پیشگوی اهل تبای)
	بیک نخست (سربازی از سپاه اتئوکلس)
	بیک دوم (برده اتئوکلس)
Oedipus	ادیپوس (پادشاه پیشین تبای)

## صحنه

کاخ شاهی تبای، ساختمانی با دو اشکوب. در سمت راست این ساختمان محرابی ست که واپسین نشانه‌های دود ناشی از سوزاندن قربانی‌ها از کانونش به چشم می‌خورد. در سمت چپ آن پیکره‌ای از آپولو قرار دارد. درهای کاخ باز می‌شود و یوکاسته، که بسیار خسته است، آهسته با کمک چوب‌دستی گام برمی‌دارد و بیرون می‌آید. او جامه‌ای سیاه به تن دارد و گیسوانش کوتاه است. مویه می‌کند.

**یوکاسته:** ای مهر، تو که سوار بر گردونه زرین با مادیان های چابک  
که به ما روشنایی می بخشند راه خود را از میان اختران  
آسمان می گشایی، تو بودی که در آن روز که کادموس<sup>۱</sup> کرانه  
فنیقیه را وا گذاشت و بدین جا آمد آن پرتوشوم را بر تپای  
فروفستادی؛ کادموس هموکه هارمونیا<sup>۲</sup> دختر آفرودیت<sup>۳</sup>  
را به زنی گرفت و از او پسری زاده شد به نام پولیدروس<sup>۴</sup>  
و می گویند او خود پسری داشت لابداکوس<sup>۵</sup> نام که پدر  
لائئوس<sup>۶</sup> بود. اکنون مرا دختر منوسئوس می دانند؛ از سوی  
مادر، کرتن برادرم است، پدرم مرا یوکاسته نامید، و شویم  
لائئوس است. لائئوس، که دیر زمانی پس از زناشویی  
هنوز فرزندی نداشت، به لابه و زاری از درگاه فوبوس آپولو<sup>۷</sup>

1. Cadmus
2. Harmonia
3. Aphrodite
4. Polydorus
5. Labdacus
6. Laius
7. Phoebus Apollo

خواست که به این خاندان فرزندان پسری بخشد. اما آن ایزد گفت: «ای فرمانروای تبای و اسب‌های زبانزدش، برخلاف خواست خدایان در آن شیار تخمی نپراکن. زیرا اگر صاحب فرزندی گردی، همو که می‌پروری هلاکت می‌کند، و خاندانت از میان خون خواهد گذشت.»

اما لائیوس در میان شهوت و مستی فرزندی در دامان من گذاشت، و آن‌گاه که آن پسرزاده شد لائیوس به خطایی که در درگاه خدایان کرده بود پی برد، پس آن نوزاد را به چوپانی سپرد و به او گفت که قوزک‌هایش را با میخ‌های زرین بلند به هم بدوزد (برای همین یونانیان بعدها او را ادیپوس<sup>۱</sup> نامیدند) و او را بی‌پناه در کشتزار هرا برفراز کوه کیترون<sup>۲</sup> رها کند. سپس اسب‌آموزان پولیبوس<sup>۳</sup> آن کودک را یافتند و او را به سرای بانوشان بردند و به آن زن دادند. او کودکی را که من با درد و رنج زاده بودم بر سینه‌ی خویش فشرد و از شویش خواست بگذارد تا آن نوزاد را پرورد. پسر جوانم، آن هنگام که ریش سرخ بر چهره داشت و حقیقت را شنیده یا بدان ظن برده بود، راهی معبد فوبوس آپولوس شد تا دریابد که پدر و مادرش چه کسانی‌اند. لائیوس، شویم و پدر پسر، نیز به دیدار آن خدا رفت تا از او پرسد که آیا آن کودکی که بی‌پناه رها کرده بود هنوز زنده است. آنها در فوکیس<sup>۴</sup> بر سر یک دوراهی یکدیگر را دیدند. گردونه‌ران لائیوس بر سر ادیپوس فریاد زد که برای شاه راه باز کند،

۱. Oedipus: پا ورم‌کرده. م.

2. Citheron  
3. Polybus  
4. Phocis

اما او از سر کبر و نخوت به راه خود رفت تا آنکه اسب پای او را لگد کرد و به زردپی هایش زخم زد و خون آلودشان ساخت. سپس - اما چرا باید این رویدادهای اندوه بار را بازگویم... سپس پسر پدر را هلاک کرد و گردونه را از آن خود ساخت و آن را به ناپدری اش، پولیبوس، داد. پس از مرگ شویم، آن ابوالهول تبای را به یغما برد و این شهر را به ستوه آورد و برادرم کرئن به همگان گفت که اگر کسی پاسخ آن چیستان زیرکانه را بدهد مرا به او به زنی خواهد داد. ادیبوس، پسر من، توانست بدان چیستانی که در آواز ابوالهول بود پاسخ گوید و از این رو چوب دست شاهی این سرزمین را بدو دادند و پادشاه شد و سپس بی آنکه بداند مرا، مادر خویش را، به زنی گرفت؛ مادری که او هم نمی دانست با پسر خویش به بستر می رود. من برایش دو پسر زادم؛ اتوکلس و پولونیکس بلند آوازه و دو دختر؛ که یکی از آنان را پدرش ایسمنه نامید و آن دیگری، خواهر بزرگ تر را من آنتیگنه نام نهادم. سرانجام ادیبوس - مرد بینوا چه دردها که نکشید! - دریافت که با مادرش چه کرده است و هراس انگیزترین کار را با چشمانش کرد؛ با سنجاق سینه ای زرین تخم چشمانش را بیرون کشید و آن چشمان را کاسه خون کرد. آن گاه که پسرانم بالیدند و نخستین ریش چهره شان را تیره ساخت، آنها ادیبوس پدرشان را پشت درهای بسته محبوس ساختند تا او را و ننگ سرنوشتش را از چشم ها پنهان کنند؛ باشد که از یادها برود و برای این بسیار نیرنگ ها زدند. او هنوز در اینجا

می‌زید. در این کاخ. دردهایش چنان او را پریشان ساخته که هولناک‌ترین نفرین‌ها را با فریاد نثار پسرانش می‌کند. او از خدایان می‌خواهد که پسران این خاندان را به تمامی نابود سازند - تیغ در برابر تیغ! این دو برادر، ترسان از آنکه مبدا خدایان نفرین‌های ادیپوس را بشنوند و اگر آن دو با هم بزیند بر آنان بلا فرورستند، بر آن شدند که پولونیکس، برادر جوان‌تر، به خواست خویش از این سرزمین برود و اتئوکلس پادشاه باشد و در اینجا بماند. سپس هر یک سال یکی جای خود به دیگری دهد. اما اتئوکلس چون بر تخت نشست، دیگر از آن به زیر نیامد و برادرش را از این سرزمین راند. آن‌گاه پولونیکس به آرگوس<sup>۱</sup> رفت، و آن شاه دخت دختر آدراستوس<sup>۲</sup> را به زنی گرفت، سپاهی بزرگ گرد آورد و آنان را بدین جا به تبا، شهر هفت دروازه، کشاند. او اکنون پشت باروهاست و از اتئوکلس می‌خواهد که چوب دست شاهی پدرش و نصیب او از این سرزمین را بدو واگذارد. من کوشیدم به این کشمکش سهمناک پایان دهم، از آن دو خواستم دست از جنگ بشویند و پیش از آنکه دست به شمشیر برند با هم دیدار کنند. بیکم خبر آورد که پولونیکس پذیرفته است. (دستانش را به آسمان بلند می‌کند). آه زئوس بیا! زئوس، تو که در تالارهای پرفروغ آسمان روزگار می‌گذرانی، بیا و همه ما را رهایی بخش! میان پسرانم آشتی بینداز! تو اگر خدایی خردمند باشی، روانمی داری که آدمی گرفتار سیه‌روزی جاودان گردد.

1. Argos

2. Adrastus

یوکاسته به درون کاخ بازمی‌گردد. استاد از پله‌های پشت بالا می‌آید و بر بام ظاهر می‌شود. او دارد با آنتیگنه که پایین پله‌هاست گفت‌وگو می‌کند. آنتیگنه منتظر است استاد به او اجازه دهد که از پله‌ها بالا بیاید و به او بپیوندد.

استاد: آنتیگنه گرامی، تو دختر راستین پدرت هستی. تو مایه سرفرازی خاندان اویی! مادرت به تو گفته است که می‌توانی از خوابگاه باکرگان بیرون بزنی و به اینجا بیایی، بدین بلندترین جایگاه کاخ، چراکه خواهان آنی که بر این سپاه آرگوس نظری اندازی. دختر کم، لختی درنگ کن تا ببینم کسی در این کوی و برزن نیست. زیرا اگر ما را ببینند، خبرهایی ناراست در کوچه‌ها خواهد پیچید؛ خبرهایی از من و نیز از تو. مردم نباید زرخردان و بانوان را باهم ببینند. من هر آنچه را می‌دانم به تو می‌گویم؛ نیز هر آنچه را به چشم دیدم و به گوش شنیدم آن‌گاه که بدان جا رفتم، به اردوگاه آرگوسی‌ها، آن زمان که به برادرت گفتم پیمان ترک جنگ بندد؛ و نیز هر آنچه را که هنگام بازگشت با پیمان او در دست در اینجا دیدم و شنیدم. (دوروبر نگاه می‌کند.) نه، کسی پیرامون این خانه نیست. می‌توانی از این نردبان کهنه که از چوب سرو لبنان است بالا بیایی. بیا و ببین! بیا و سپاه دشمن را بنگر، آنتیگنه! این سپاه سراسردشت از رودهای ایسمنوس<sup>۱</sup> تا آب‌های چشمه‌های دیرسی<sup>۲</sup> را پوشانده است.

آنتیگنه: دوست کهن سالم یاری‌ام کن تا از نردبان بالا بیایم. آن دست پیرت را پیش آر تا دست جوان مرا یاری دهد!

1. Ismenus  
2. Dirce



استاد: بیا بانوی جوانم. دستم را بگیر! (آنتیگنه در کنار استاد ظاهر می‌شود.) به موقع آمدی تا حرکت سپاه آرگوس را به چشم ببینی. اکنون رسته‌های گوناگون سپاه را از هم جدا می‌کنند.

آنتیگنه: پناه می‌برم به هکاته<sup>۱</sup> شکوهمند، دختر لتو<sup>۲</sup>! دشت سراسراز رویینه فروزان است.

استاد: حق با توست، آنتیگنه. پولونیکس، برادرت، با دست خالی بدین سرزمین نیامده است. سواران بسیار و بیش از آنان پیادگانی در میدان‌اند.

آنتیگنه: آیا کلون‌های مفرغین پشت دروازه‌ها در سراسر باروهای سنگی آمفیون<sup>۳</sup> استوارند؟

استاد: ترسی به دل راه مده، بانوی من. این شهر در امن وامان است. آن‌کس را که پیشاپیش سپاه است بنگر. بین او را می‌شناسی؟

آنتیگنه: آن مرد کیست؟ همو که پیش‌تر از دیگر سپاهیان است و خودی سپید بر سردارد، همو که آن سپر سنگین مفرغین را این چنین سبک به دست دارد؟

استاد: یکی از سرداران است، بانوی من.

آنتیگنه: دوست کهن‌سالم، نامش چیست و اهل کجاست؟

استاد: بانوی من، او از باب هیپومدون<sup>۴</sup> است و می‌گویند میسنیایی است. او نزدیک چشمه‌های لِرنا<sup>۵</sup> می‌زید.

1. Hecate
2. Leto
3. Amphion
4. Hippomedon
5. Lerna

آنتیگنه: چقدر هراس آور است! چه وحشی ست! همانند یکی از آن هیولاهای دنیای خاکی ست که شرار می پراکند، همان ها که در نقاشی ها می کشند. به آدمیزاد نمی ماند!

استاد: و آن یکی سردار؟ می بینی؟ هموکه از آب های چشمه های دیرسی می گذرد؟

آنتیگنه: او کیست؟ جوشن غریبی به تن دارد.

استاد: او تیدئوس<sup>۱</sup> است، پسر ائینئوس<sup>۲</sup>. همچون دیگر اهالی آئتولیا<sup>۳</sup> جنگاوری دلیر است.

آنتیگنه: او همانی ست که خواهر زن برادرم را به زنی گرفت؟ چه سلاح های غریبی با خود دارد! به جنگ ابزار بیگانگان می ماند.

استاد: آری بانوی جوانم. اهالی آئتولیا سپرهای کوچک دارند و زوبین های کوچک پرتاب می کنند که بسیار دقیق اند.

آنتیگنه: آموزگار پیر، تو اینها را از کجا می دانی؟

استاد: من آن گاه که با پیمان ترک جنگ نزد برادرت پولونیکس رفتم نقش روی این سپرها را دیدم. من جنگاوران را از سپرهاشان می شناسم.

آنتیگنه: و آن مرد جوان که گیسوان بلند و چهره ای عبوس دارد، هموکه نزدیک آرامگاه زتوس<sup>۴</sup> گام برمی دارد، او کیست؟

بی گمان او نیز از سرداران است، از آن رو می گویم که مردانی سلاح دار در پی اش روان اند.

1. Tydeus  
2. Oeneus  
3. Aetolia  
4. Zethus